۲ - انقلاب مداوم «جهش» پرولتاریا نیست، بلکه تجدید بنای کشور است تحت رهبری پرولتاریا

رادک مینویسد:

"وجه تمایز اساسی ما بین خط فکری موسوم به تئوری و تاکتیک (توجه کنید: همچنین تاکتیک- ل. ت.) "انقلاب مداوم" و تئوری لنین در هم آمیختگی مرحله انقلاب بورژوائی با مرحله انقلاب سوسیالیستی نهفته است."

اتهامات دیگری در رابطه با این اتهام اساسی، یا ناشی از آن، وجود دارند که کم اهمیت تر نیستند: تروتسکی نفهمید که "تحت شرایط روسیه، یک انقلاب سوسیالیستی که از درون انقلاب دموکراتیک بپا نخیزد امکان پذیر نیست"؛ و به دنبال آن اتهام "جهش از روی مرحله دیکتاتوری دموکراتیک" مطرح گردید. تروتسکی نقش دهقانان را "انکار می کرد" و در این نکته "اشتراک نظر تروتسکی با منشویک ها" نهفته است. همانگونه که گفته شد، در نظر دارند با این اتهامات، ناصحیح بودن موضع من را پیرامون مسایل اساسی انقلاب چین، به کمک قرائن اثبات کنند.

مسلماً، تا آنجا که جنبه ظاهری ادبی قضیه مطرح است، رادک می تواند در اینجا و آنجا به لنین اشاره کند. و اینکار را هم می کند: این قسمت از نقل قول ها "در دسترس" همه قرار دارد. لکن، به همانگونه که اکنون نشان خواهم داد، این اظهارات لنین در باره من دارای ماهیتی کاملاً تصادفی و ناصحیح بوده اند، یعنی، به هیچ وجه ماهیت موضع واقعی من، حتی در سال ۱۹۰۵، نبوده اند. در خود آثار لنین اظهارات کاملاً متفاوت، دقیقاً متضاد و به مراتب مستدل تری درباره برخورد من با مسائل اساسی انقلاب موجود است. رادک حتی سعی نکرده اظهار نظرهای گوناگون و

بوضوح متناقض لنین را در کنار هم قرار داده، و این ضد و نقیض های جدلی را با مقایسه با نظریات واقعی من، روشن کند. *

لنین در سال ۱۹۰۶، مقاله ای از کائوتسکی را در باره ی نیروهای محرکه انقلاب روسیه، به همراه پیشگفتاری بقلم خود، منتشر ساخت. من نیز، بدون اطلاع از این موضوع، مقاله کائوتسکی را در زندان ترجمه کرده، بر آن مقدمه ای نوشتم و در کتابی که تحت عنوان در دفاع از حزب نوشته بودم، منتشر ساختم. هم لنین و هم من موافقت کامل خود را با تحلیل کائوتسکی اعلام داشتیم. در پاسخ پلخانف مبنی بر اینکه: آیا انقلاب ما سوسیالیستی است یا بورژوائی؟ کائوتسکی پاسخ داده بود که این انقلاب دیگر بورژوائی نیست، لکن هنوز سوسیالیستی هم نیست، یعنی بیانگر حالت گذار از یکی به دیگری است. در این رابطه، لنین درپیشگفتار خود نوشت:

"آیا انقلاب ما، از نظر خصلت کلی اش، بورژوائی است یا سوسیالیستی؟ کائوتسکی می گوید که این یک الگوی کهنه است. مسئله نباید اینطور مطرح گردد، این شیوه ی مارکسیستی نیست. انقلاب در روسیه بورژوائی نیست، زیرا بورژوازی در زمره نیروهای محرکه جنبش کنونی انقلابی روسیه نیست. لکن انقلاب در روسیه یک انقلاب سوسیالیستی نیز نمی باشد." (جلد هشتم، ص ۸۲)

معهذا، عبارات نه چندان کمی می توان در آثار لنین، هم قبل و هم بعد از نوشتن این پیشگفتار، یافت که طی آنها لنین انقلاب روسیه را قاطعانه یک انقلاب بورژوائی می خواند. آیا این ضد و نقیض گوئی است؟ اگر با شیوه منتقدین امروزی "تروتسکیسم" به بررسی لنین به پردازیم، در آن صورت می توان به آسانی ده ها و

---

* من به یاد می آورم که در پلنوم هشتم کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیست وقتی بوخارین به این نقل قول ها استناد می کرد، من او را مخاطب قرار دادم و گفتم "اما از لنین نقل قول های دیگری هم که در تضاد مستقیم می باشند وجود دارد." بعد از یک پریشانی کوتاه بوخارین پاسخ داد "این را من می دانم، اما من آنها ئی را انتخاب می کنم که خودم لازم دارم و نه آنهائی که شما احتیاج دارید. "حاضر جوابی این تئوریسین بدین گونه نمودار می شود! ل.ت.

صدها نمونه از چنین ضد و نقیض هائی پیدا کرد، که برای یک خواننده جدی و آگاه با مشاهده تفاوت در طرح مسئله در زمان های گوناگون، که بهیچوجه وحدت اساسی مفاهیم لنین را نقض نمی کند، قضیه روشن می گردد.

از سوی دیگر، من هرگز خصلت بورژوائی انقلاب را بمفهوم وظایف فوری و فوتی تاریخی آن انکار نکردم، بلکه تنها آنرا به مفهوم نیروهای محرکه و چشم انداز آن رد کردم. اثر اساسی من در آن ایام (۱۹۰۵-۰۶) در باره انقلاب مداوم با این جملات شروع می شود:

"انقلاب روسیه برای همه غیرمنتظره بود جز برای سوسیال دموکرات ها. مارکسیسم از مدت ها پیش اجتناب ناپذیر بودن انقلاب روسیه را پیش بینی کرده بود، انقلابی که می بایستی در اثر تصادم مابین توسعه سرمایه داری با نیروهای متحجر استبداد بروز کند. بدینوسیله مارکسیسم، با اطلاق عنوان بورژوائی به این انقلاب، خاطر نشان ساخت که وظایف عینی فوری و فوتی انقلاب عبارت است از ایجاد شرایط طبیعی برای تکامل جامعه بورژوائی در کل. اینک مارکسیسم صحت نظریه خود را ثابت کرده، و امروزه دیگر احتیاجی به بحث و یا اثبات آن نیست. مارکسیست ها اکنون با مسئله بکلی متفاوت دیگری روبرو هستند: کشف "امکانات" توسعه انقلاب بوسیله تحلیل مکانیسم درونی آن... انقلاب روسیه دارای خصلت بسیار ویژه ایست، که معلول ویژگی سیر کلی تکامل اجتماعی و تاریخی ماست. و این نیز، به نوبه خود، چشم انداز تاریخی کاملاً نوینی را در مقابل ما می گشاید." (انقلاب ما، ۱۹۰۶، مقاله نتایج و چشم اندازها، ص۲۲٤)

"اصطلاح کلی جامعه شناسی انقلاب بورژوائی به هیچ وجه مسائل سیاسی- تاکتیکی، تناقضات و مشکلاتی را که مکانیسم یک انقلاب بورژوائی مشخص بوجود می آورد، حل نمی کند." (همانجا، ص ۲٤۹)

بنابر این، من منکر خصلت بورژوائی انقلابی که در دستور روز بود نشدم، و دموکراسی و سوسیالسم را با هم در نیآمیختم. لیکن سعی کردم نشان بدهم که در

کشور ما دیالکتیک طبقاتی انقلاب بورژوائی، پرولتاریا را به قدرت خواهد رساند و بدون دیکتاتوری پرولتاریا حتی وظایف دموکراتیک نیز قابل حل نخواهند بود.

در همین مقاله (۱۹۰۶-۱۹۰۵) نوشتم:

"پرولتاریا رشد می کند و به همراه رشد سرمایه داری نیرومند تر می گردد. تکامل سرمایه داری، بدین مفهوم، تکامل پرولتاریا به جانب دیکتاتوری نیز می باشد. لکن روز و ساعتی که قدرت به دست طبقه کارگر می افتد، بستگی مستقیم دارد، نه به سطح نیروهای تولیدی بلکه به مناسبات مبارزه طبقاتی، شرایط بین المللی و بالاخره به تعدادی عوامل ذهنی از قبیل: سنن، ابتکار، و آمادگی کارگران برای مبارزه.

"در کشوری که از لحاظ اقتصادی عقب افتاده می باشد، امکان این هست که پرولتاریا به تواند زودتر از کشورهای سرمایه داری پیشرفته بقدرت برسد...، تصور این امر که دیکتاتوری پرولتاریا، به نحوی از انحاء، بستگی دارد به توسعه تکنیکی و منابع یک کشور، تعصب ماتریالیسم،''اقتصادی'' است که تا سرحد ابتذال ساده گردیده باشد. این نقطه نظر هیچ وجه مشترکی با مارکسیسم ندارد.

"بنظر ما، انقلاب روسیه شرایطی را بوجود خواهد آورد که تحت آن، پیش از آنکه سیاستمداران بورژوازی لیبرال فرصت پیدا کنند توانائی حکومت خود را کاملاً به نمایش بگذارند، قدرت می تواند به دست کارگران بیافتد- و در صورت پیروزی انقلاب نیز باید چنین شود." (همانجا، ص۲٤٥)

این سطور حاوی جدلی است علیه "مارکسیسم" عامیانه ای که نه تنها در سال های ۰٦- ۱۹۰۵ رواج داشت، بلکه در مارس ۱۹۱۷، بعنی پیش از ورود لنین، سیر بحث کنفرانس بلشویک ها را تعیین کرد، و شدیدترین تجلی خود را در نطق رایکوف در کنفرانس آوریل به نمایش گذارد. در کنگره ششم کومینترن، این مارکسیسم کاذب، یعنی "شعور متعارف" بی فرهنگی که بوسیله شیوه مکتب وار به تباهی گرائیده، پایه "علمی" سخنرانی های کوازینین وعده بسیار زیاد دیگری را تشکیل می داد. آنهم ده سال بعد از انقلاب اکتبر.

چون برای من امکان پذیر نیست که در اینجا کل خط فکری "نتایج و چشم اندازها" را بیان کنم، می خواهم نقل قول کوتاهی از مقاله ام را در ناچالو (۱۹۰۵) ارائه دهم:

"بورژوازی لیبرال ما، حتی پیش از آنکه نقطه اوج انقلاب فرا رسد، به عنوان یک نیروی ضدانقلابی قدم به جلو خواهد گذارد. روشنفکران دموکرات ما، در هر لحظه حساس، تنها ناتوانی خود را به نمایش می گذارد. دهقانان، در مجموع، معرف یک نیروی اصلی قیام هستند. این نیرو تنها می تواند توسط نیروئی به خدمت انقلاب در آید که قدرت دولتی را در دست می گیرد. موضع پیشتاز طبقه کارگر در انقلاب، رابطه مستقیمی که بین طبقه کارگر و روستای انقلابی ایجاد می گردد، قدرت جاذبه ای که بوسیله آن ارتش را بزیر نفوذ خود می آورد- باری همه اینها ناگزیر او را مجبور به کسب قدرت می کند. پیروزی کامل انقلاب، یعنی پیروزی پرولتاریا. این نیز به نوبه خود به معنی بست خصلت لاینقطع انقلاب است." (انقلاب ما، ص۱۷۲)

برخلاف کلیه مطالبی که رادک می نویسد، چشم انداز دیکتاتوری پرولتاریا در اینجا دقیقاً از درون انقلاب بورژوا دموکراتیک برمی خیزد. درست به همین دلیل است که این انقلاب موسوم به مداوم (لاینقطع) است. لکن، به رغم تصور رادک، دیکتاتوری پرولتاریا بعد از اتمام انقلاب دموکراتیک فرا نمی رسد. اگر چنین بود، دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه بی کلی غیرممکن بود، زیرا در یک کشور عقب افتاده، اگر مسایل دهقانی در مرحله قبلی حل شده بود، پرولتاریا که از نظر کمیت ضعیف بود نمی توانست به قدرت برسد. خیر، دیکتاتوری پرولتاریا درست به این دلیل براساس انقلاب بورژوائی محتمل و حتی ناگزیر گردید که هیچ نیرو و هیچ راه دیگری برای حل مسایل انقلاب ارضی وجود نداشت. لکن دقیقاً همین امر است که چشم انداز بسط و گسترش انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی را در مقابل ما می گشاید.

"درست همین حقیقت که نمایندگان پرولتاریا، نه بعنوان اسیرانی ناتوان، بلکه بعنوان نیروی رهبری کننده، وارد حکومت می شوند، مرز میان برنامه حداقل و

حداکثر متلاشی می گردد، بدین معنی که همین که امر اشتراکی شدن را در دستور روز قرار میدهد. این امر که پرولتاریا در چه نقطه ای از این راه متوقف می گردد بستگی دارد به تناسب نیروها، و به هیچ وجه به مقاصد اصلی حزب پرولتارئی وابسته نیست.

"از همین رو هرگز نمی توان از شکل بخصوصی از دیکتاتوری پرولتاریا در انقلاب بورژوائی، یعنی از دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا (یا دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان) صحبت به میان آورد. طبقه کارگر نمی تواند خصلت دموکراتیک دیکتاتوری خود را حفظ کند، بدون آنکه از حدود برنامه دموکراتیک خود فراتر نرود.....

"پرولتاریا، به محض رسیدن به قدرت، برای حفظ آن تا سر حد مرگ مبارزه خواهد کرد. در حالیکه یکی از سلاح های موجود برای حفظ و استحکام قدرت، در این مبارزه- بخصوص در روستا- تهییج و سازماندهی است، سلاح دیگر سیاست اشتراکی کردن می باشد. اشتراکی کردن نه فقط تنها راه پیشروی از موقعیتی است که حزب به قدرت رسیده خود را در آن خواهد یافت، بلکه همچنین وسیله ای خواهد بود برای حفظ این موقعیت با اتکاء به حمایت پرولتاریا." (نتایج و چشم اندازها، ص ۲۵۸)

بگذارید ادامه بدهیم:

"ما یک نمونه کلاسیکی از انقلاب می شناسیم (من در سال ۱۹۰۸ علیه چره وانین منشویک نوشتم) که در آن شرایط برای حکومت بورژوازی سرمایه دار بدست دیکتاتوری تروریستی سنکولات های[۱۴] پیروز آماده گردید. این در عصری بود که بخش عمده جمعیت شهری از خرده بورژوازی صنعتگر و تاجر تشکیل شده بود. این شهرنشینان به رهبری ژاکوبین ها[۱۵] تن دادند. امروزه بخش عمده جمعیت شهرنشین در روسیه از پرولتاریای صنعتی تشکیل می شود. این مقایسه خود به تنهائی اشاره به امکان یک موقعیت تاریخی می کند که در آن پیروزی انقلاب

"بورژوائی" فقط از طریق کسب قدرت بوسیله پرولتاریا امکان پذیر است. آیا این بدین معناست که انقلاب دیگر بورژوائی نیست؟ آری و خیر. این مربوط به عناوین رسمی نیست بلکه منوط به تکامل بیشتر وقایع است. اگر پرولتاریا بوسیله ائتلافی از طبقات بورژوائی، منجمله دهقانانی که آزاد کرده، سرنگون گردد، در آن صورت انقلاب خصلت محدود بورژوائی خود را حفظ خواهد کرد. لکن، اگر پرولتاریا امکان یابد و ثابت کند که قادر است تمام وسایل حکومت سیاسی خود را برای از بین بردن چارچوب ملی انقلاب روسیه به جریان بیاندازد، آن وقت انقلاب روسیه می تواند به طلیعه انقلاب سوسیالیستی در سطح جهان بدل گردد. این سوال که انقلاب روسیه به چه مرحله ای خواهد رسید؟ طبیعتاً فقط یک پاسخ مشروط دارد. تنها یک چیز بدون شک و مطلقاً صحت دارد: صرفاً توصیف خصلت انقلاب روسیه به عنوان انقلاب بورژوائی، به هیچ وجه بیانگر نوع تکامل درونی آن نبوده و ابداً به معنی آن نیست که پرولتاریا موظف است تاکتیک خود را با طرز حکومت دموکراسی بورژوائی، به عنوان تنها مدعی قانونی قدرت دولتی، سازش دهد." (ل. تروتسکی، سال ۱۹۰۵، ص۲۶۳)

از همین مقاله:

"انقلاب ما، از نظر وظایف آنی که از درونشان برخاسته یک انقلاب بورژوائی است، که در اثر تفکیک شدید طبقاتی توده صنعتی، هیچ طبقه بورژوائی سراغ ندارد که قادر باشد با ترکیب وزنه اجتماعی تجربه سیاسی خود با انرژی انقلابی توده ها، خود را در راس توده های مردم قرار دهد. توده های ستمدیده کارگر و دهقان باید با اتکاء به نیروی خود- در مکتب سخت تصادمات بیرحم و شکست های ظالمانه- پیش شرط های سیاسی و سازمانی ضروری را برای پیروزی خود فراهم سازند. هیچ راه دیگری برای آنان وجود ندارد. "(ل. تروتسکی، سال ۱۹۰۵، ص ۸-۲۶۷)

یک نقل قول دیگر باید از "نتایج و چشم اندازها" در باره نکته ای که بشدت مورد حمله قرار گرفته- یعنی مسئله دهقانان- ذکر گردد. در یک فصل مخصوص، "پرولتاریا بر اریکه قدرت و دهقانان" مطالب زیر گفته شده است:

"پرولتاریا، برای تحکیم قدرت خود، چاره ای ندارد جز بسط و گسترش پایه های انقلاب. بخش های بسیاری از توده های زحمتکش، به خصوص در روستا، تنها پس از آنکه طلیعه داران انقلاب، یعنی پرولتاریای شهری، براریکه قدرت می نشیند، بسوی انقلاب کشیده شده و از نظر سیاسی سازمان می یابند. آنوقت تهییج و سازماندهی انقلابی با کمک منابع دولتی انجام خواهند گرفت، قوه مقننه خود به ابزار نیرومندی برای انقلابی کردن توده ها تبدیل خواهد شد....

"سرنوشت ابتدائی ترین منافع انقلابی دهقانان- حتی دهقانان در مجموع، به عنوان یک طبقه- با سرنوشت انقلاب، یعنی با سرنوشت پرولتاریا، پیوند خورده است.

"پرولتاریای به قدرت رسیده، در مقابل دهقانان به عنوان طبقه ای می ایستد که آنانرا از بند رها ساخته است. سلطه پرولتاریا نه تنها به معنی برابری دموکراتیک، حکومت خودمختار آزاد، انتقال بار سنگین مالیات بر دوش طبقات ثروتمند، تحلیل ارتش دائمی در توده مسلح، و الغاء مالیات اجباری کلیساست، بلکه همچنین به معنای برسمیت شناختن کلیه دگرگونی های انقلابی (مصادره ها) در روابط ارضی است که به دست دهقانان صورت می گیرد. پرولتاریا این دگرگونی ها را نقطه آغازی برای اقدامات دولتی دامنه دارتری در کشاورزی قرار می دهد. در تحت چنین شرایطی، دهقانان روسی در اولین و مشکل ترین دوره انقلاب، در حفظ رژیم پرولتاریائی ("دموکراسی کارگری") ذینفع خواهند بود. و به هر طریق علاقه آنها کمتر از تمایل دهقانان فرانسوی به حفظ رژیم نظامی ناپلئون بناپارت نخواهد بود که، امنیت مالکیت نوین را بزور سر نیزه ضمانت می کرد...

"ولی آیا ممکن نیست که دهقانان پرولتاریا را کنار بزنند و خود جای آنرا اشغال کنند؟ این غیرممکن است. تجارب تاریخی یکسره برعلیه چنین فرضی شهادت

می دهند. تجارب تاریخی شهادت می دهند که دهقانان مطلقاً عاجزند از اینکه نقش سیاسی مستقلی بازی کنند. (ص۲۵۱)

کلیه این مطالب، نه در سال ۱۹۲۹، و نه در سال ۱۹۲٤، بلکه در سال ۱۹۰۵ نوشته شده اند. من مایلم بدانم که آیا این به "نادیده گرفتن دهقانان" شباهت دارد؟ "جهش" از روی مسئله ارضی کجاست؟ دوستان آیا وقت آن نرسیده که دقت بیشتری بخرج بدهید؟

اکنون اجازه بدهید ببینیم که استالین چقدر راجع به این مسئله "دقیق" است؟ این تئوریسین ارتجاع حزبی، در اشاره به مقاله های من در نیویورک در باره انقلاب فوریه ۱۹۱۷ که در تمام موارد اساسی با مقاله های لنین در ژنو، مطابقت دارد، می نویسد:

".... نامه های تروتسکی نه از لحاظ محتوی و نه از نظر نتیجه گیری "به هیچوجه شباهتی" به نامه های لنین ندارد. زیرا این نامه ها در مجموع و یکسره شعار ضدبلشویکی "تزار نه، یک حکومت کارگری" را منعکس می کنند. همان شعاری که دلالت دارد بر انقلاب بدون دهقانان." (سخنرانی برای فراکسیون حزب در کمیته مرکزی اتحادیه های کارگری، ۱۹ نوامبر ۱۹۲٤)

چه خوش آهنگ اند این کلمات پیرامون "شعار ضد بلشویکی" (منتسب به تروتسکی): "تزار نه- یک حکومت کارگری." طبق نظر استالین، شعار بلشویکی می بایستی چنین بود: "حکومت کارگری نه، تزار". ما، بعداً، در باره این"شعار" منتسب به تروتسکی صحبت خواهیم کرد. ولی ابتدا اجازه بدهید از یکی از کسانیکه می توانست از متفکرین معاصر باشد بشنویم، کسی که بیسوادیش کمتر است، ولی برای همیشه با دقت تئوریک وداع کرده است- منظورم لوناچارسکی است:

"لئوداویدویچ تروتسکی در سال ۱۹۰۵ باین نظریه گرایش پیدا کرده بود که پرولتاریا باید ایزوله بماند (!) و نباید از بورژوازی پشتیبانی کند، چرا که این فرصت طلبی خواهد بود، چرا که، در هر حال، برای پرولتاریا بسیار مشکل خواهد

بود که انقلاب را بسرانجام برساند. زیرا پرولتاریا در آنزمان فقط هفت تا هشت درصد از جمعیت را تشکیل می داد و با این قشون باین کوچکی نمی توان پیروز شد. بدین ترتیب، لئوداویدویچ بر آن شد که پرولتاریا باید در روسیه به انقلاب مداوم دست بزند، یعنی، برای پیروزی های هر چه بزرگتری مبارزه کند تا شعله های فروزان این آتش، انبار باروت جهان را منفجر سازد." (نقل از قدرت شوراها، شماره ۷، ۱۹۲۷، از مقاله "پیرامون خصلت انقلاب اکتبر"، بقلم لوناچارسکی، ص ۱۰)

پرولتاریا "باید ایزوله بماند" تا شعله های فروزان این آتش انبار باروت را منفجر کند... چه زیبا می نویسند برخی از کمیسرهای خلق، که با وجود آنکه کله های کوچکشان در معرض خطر است، مع الوصف هنوز "ایزوله" نشده اند. لکن ما نمی خواهیم زیاد بر لونارچارسکی سخت بگیریم، از هر کس باندازه توانائیش توقع داریم. در تحلیل نهائی، ترّهات نامربوطش از ترّهات دیگران بی معنی تر نیست.

لکن باید دید چگونه، به نظر تروتسکی، "پرولتاریا باید ایزوله بماند"؟ اجازه دهید به نقل قولی از جزوه ام علیه استروه (۱۹۰۶) استناد کنم. ضمناً، در آن ایام، لوناچارسکی در مدح این جزوه زیاده روی کرد. در بخشی که مربوط به شورای نمایندگان است، گفته شده که درحالیکه احزاب بورژوائی "بکلی کنار ایستاده بودند"، و از توده هائی که در حال بیدار شدن بودند کناره گرفته بودند، "حیات سیاسی بدور محور شورای کارگران متمرکز شده بود. طرز برخورد توده های خرده بورژوازی شهری نسبت به شورا (در سال ۱۹۰۵) بطور نمایانی دوستانه بود، حتی اگر این دوستی خیلی آگاهانه هم نبود. همه ستمدیدگان و مظلومین به شورا پناه می بردند. محبوبیت شورا از حدود شهر فراتر رفته بود؛ از دهقانانی که مورد تعدی قرار گرفته بودند "طومار تظلم خواهی" دریافت می کرد؛ سیل قطعنامه های دهقانان بسوی شورا روان بود، و نمایندگان روستاها بآن مراجعه می کردند. در اینجا، درست در همین جا افکار و علائق ملت، ملت واقعی نه ملل دموکراتیک تقلبی، متمرکز گردیده بود."(انقلاب ما، ص۱۹۹)

در تمام این نقل قول ها- تعداد آنها را می توان به آسانی دو، سه، ده برابر کرد- انقلاب مداوم بعنوان انقلابی توصیف شده که توده های ستمدیده شهری و روستا را به دور پرولتاریای متشکل در شوراها به هم جوش می دهد. انقلاب مداوم بعنوان یک انقلاب ملی توصیف شده که پرولتاریا را به قدرت می رساند و بدینوسیله امکان گسترش انقلاب دموکراتیک و تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی را فراهم می کند.

انقلاب مداوم جهش ایزوله پرولتاریا نیست، بلکه تجدید ساختمان کل کشور است تحت رهبری پرولتاریا. اینست دید و استنباطی که من از چشم انداز انقلاب مداوم از همان سال ۱۹۰۵، داشتم.

رادک با تکرار عبارت کلیشه وار "جهش" از حکومت تزاری به یک حکومت سوسیال دموکرات منتسب به پاروووس*- که عقایدش در سال ۱۹۰۵ با وجود نزدیکی به عقاید من با آن یکسان نبود- در مورد او نیز اشتباه می کند. رادک، به هنگامیکه در جای دیگری از مقاله، بطور ضمنی لکن بدرستی، اختلاف نظر من با پاروووس را در مورد انقلاب نشان می دهد، عملاً حرف خود را رد می کند. پاروووس عقیده نداشت که حکومت کارگری در روسیه می تواند به جانب انقلاب سوسیالیستی حرکت کند، یعنی، در پروسه به تحقق رساندن وظایف دموکراتیک می تواند به دیکتاتوری سوسیالیستی بسط و گسترش یابد.

همانگونه که نقل قول مورد استناد خود رادک از سال ۱۹۰۵ ثابت می کند، پاروووس وظایف حکومت کارگری را به وظایف دموکراتیک محدود می کرد. پس در این صورت، جهش به سوسیالیسم از کجا میآید؟ آنچه که پاروووس، حتی در آنزمان، در سرداشت عبارت بود از استقرار یک رژیم کارگری نظیر مدل "استرالیائی" بعنوان نتیجه انقلاب. پاروووس حتی بعد از انقلاب اکتبر نیز روسیه و استرالیا را با هم مقایسه می کرد. لکن در این زمان، پاروووس دیر زمانی بود که در راست ترین جناح

---

* بایستی بخاطر داشت که در آن مقطع زمانی پاروووس در چپ ترین جناح مارکسیسم انترناسیونال قرار داشت. ل. ت.

سوسیال رفرمیسم قرار گرفته بود. بوخارین در این رابطه گفت که پاروووس مقایسه با استرالیا را بعداً "ابداع کرد" تا هدف های قدیمی خود را در رابطه با انقلاب مداوم مستور سازد. لکن این موضوع صحت ندارد. در سال ۱۹۰۵ هم پاروووس برای کسب قدرت توسط پرولتاریا فقط راه دموکراسی را می دید نه راه سوسیالیسم، یعنی، او برای پرولتاریا تنها نقشی را قایل بود که این طبقه عملاً در ۸ تا ۱۰ ماه اول انقلاب اکتبر بازی کرد. با گسترش دادن این چشم انداز، پاروووس حتی در آنزمان به دموکراسی استرالیائی آن ایام، یعنی به رژیمی اشاره می کرد که در آن حزب کارگر در واقع حاکم است لکن فرمانروائی نمی کند، و خواسته های رفرمیستی خود را تنها به عنوان مکمل برنامه بورژوائی اجرا می کند. دست بر قضا، گرایش اساسی بلوک سانتریست- دست راستی ۲۸- ۱۹۲۳ دقیقاً عبارت بود از نزدیک ساختن دیکتاتوری پرولتاریا به الگوی استرالیائی دموکراسی کارگری، یعنی، نزدیک ساختن به پیشگوئی پاروووس. این موضوع موقعی روشن تر می گردد که بخاطر بیآوریم که "سوسیالیست های" خرده بورژوای روسی دو سه دهه قبل دائماً در مطبوعات روسی استرالیا را به عنوان یک کشور کارگری و دهقانی تصویر می کردند که بوسیله عوارض سنگین گمرکی درهایش بر روی دنیا بسته شده، قوانین "سوسیالیستی" به تصویب می رساند و بدین طریق، سوسیالیسم را در یک کشور می سازد. اگر رادک به جای بازگو کردن افسانه های مربوط به جهش خیالی من از دموکراسی، این جانب مسئله را مورد بررسی قرار می داد عمل صحیحی انجام داده بود.